

اوضاع ایران و موقعیت ویژه حزب کمونیست کارگری

سخنرانی منصور حکمت در گنگره سوم حزب - اکتبر ۲۰۰۰

کدام جامعه ای قبول میکند که در اواخر قرن ۲۰ یک حکومت اسلامی روی کار بیاید و این مقررات را حاکم بکند؟ علت اینکه سر کار میاید این است که چیزی جلودارش نبود. جامعه مترقی، مردم محروم، مردم آزادیخواه ایران چیزی نداشتند در مقابل بگذارند. از آنطرف با سقوط نظام سلطنت، حکومت بورژوازی ایران، کاپیتالیسم در ایران و امپریالیسم در ایران آنقدر مستاصل بود که بهتر از اینها نگهبانی، ولو موقت، برای نظامش پیدا نکرد. اگر اینها نبودند اگر این قطب به میدان نیامد، ایران احتمالا چیزی شبیه نیکاراگوئه میشد. چپها در مجموع، همین چپهایی که در دانشگاه و غیره پا گرفته بودند، شاید بیشتر از طریق جنبش چریکی و مشی فدائی میتوانست یک جریان ساندینیستی در ایران بوجود بیاورد. ولی همان را هم در ایران نمیتوانستند تحمل کنند. و در نتیجه اپوزیسیون اسلامی برگ مورد حمایت غرب شد و امریکا پشتش رفت و سازمانش دادند. بعبارت دیگر جناح چپ و سکولار این خانواده میتوانست سر کار بیاید، ولی جناح راست مذهبی اش اساسا قدرت را قبضه کرد و حتی جناح چپ خودش را هم زد. اگر شما بروید افق اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این جناحهای چپ و راست را نگاه کنید، ببینید که یک خانواده سیاسی است. یک خانواده سیاسی واحد است. برای همین هم انزجاری از هم ندارند، برای همین به سادگی میبینید که چپ سنتی و شاخه هائی از فدائی میتواند جمهوری اسلامی را مترقی ارزیابی کند. ناراحت نیست از وضع زن در این جامعه. ناراحت نیست از موقعیتی که آدم نمیتواند غیرمذهبی باشد و اعدام نشود. ناراحت نیست از اینکه در این جامعه آزادی بیان و مطبوعات نیست و اگر شما در سال ۵۷ میرفتید میگفتید آزادی بدون

نقش داشتند، کارگران کمر حکومت را شکستند. برخلاف اتفاقاتی قبلی در دوره های قبلی، کارگر به مثابه کارگر به میدان آمد و نقش بازی کرد. ولی همچنان داستان قدیمی غلبه اپوزیسیون بورژوازی به فضای سیاسی ایران تکرار شد. حکومت جمهوری اسلامی ائتلافی بود از کسانی که قبلا در دوره سلطنت در اپوزیسیون بودند و همه به همدیگر میگفتند "مترقی". درست است که بخشهای شدیداً بنیادگرای اسلامی به این صف آمدند و بعدا حتی دست را بردند. ولی حتی همین بنیادگرای اسلامی هم از نظر آن غیر بنیادگراها و ملیون، آدمهای "با شرف" و مخالفین استبداد سلطنتی محسوب میشدند. کسی نمی آمد بگوید این جنبش فدائیان اسلام ارتجاعی است. از نظر آن اپوزیسیون، آن هم بخشی از ملت ایران و مخالفین بود. میخواهم بگویم یک خانواده بزرگ سیاسی در ایران سرنوشت مردم ایران را برای سالها تعیین کرده، حتی در انقلاب ۵۷ که کارگر نیروی محرکه جدی آن حرکت است و حضور دارد، با شوراهایش حضور دارد، با اعتصابات صنعت نفت حضور دارد، باز اپوزیسیون سنتی سرنوشت مردم را رقم میزند. به این دلیل ساده که اگر چه کارگر وجود دارد، پولاریزاسیون طبقاتی در جامعه به آن اندازه رشد نکرده که کمونیسم هم حضور داشته باشد. در انقلاب ۵۷ کارگر حضور دارد ولی کمونیسم حضور ندارد و سرنوشت ماجرا این شد که دیدیم.

کلید مساله، حضور کمونیسم به مثابه یک نیروی سیاسی است. آیا کمونیسم در پهنه جامعه بعنوان یک نیروی قابل اعتنای سیاسی، بعنوان یکی از بازیگران این جنگ قدرت میتواند حضور داشته باشد یا نه؟ اگر نه، احزاب مختلف طبقات حاکم میبرند و میپوزند و سرنوشت جامعه توسط آلترناتیوهای اینها تعیین میشود. آن چیزی که در سال ۵۷ سرکار آمد از نظر سیاسی مدتها بود مرده بود.

به میدان آمده باشد، نبوده است. کمونیسم ایران هیچوقت در موقعیت تعیین تکلیف و نقش بازی کردن در اوضاع سیاسی ایران و در سرنوشت قدرت نبوده است. و اگر کسی بگوید حزب توده در دوره ای چنین حزبی بوده، تذکر من این است که فکر نمیکنم حتی خود حزب توده باور داشته باشد که در هیچ مقطعی نماینده چپگرایی کمونیستی در جامعه بوده. اساسنامه اش این را نمیگوید، برنامه اش از آغاز تا امروز این را نمیگوید. تمام حیات حزب توده گواه این است که این حزب حزبی بود مثل جبهه ملی متعلق به یک بافت معینی از اقشار دارای جامعه. بهبودها و اصلاحاتی را در اوضاع استبدادی، فئودالی و بعدا سرمایه داری ایران جستجو میکرد، بعضا اینها متحقق شده و بعضا هم نشد. این اپوزیسیون سنتی به تاریخ ایران تسلط داشته است.

شما به مقوله ای مثل دکتر مصدق فکر کنید (که گویا عکس او را در جیب بغل همه طبقات هست، و معلوم نیست چرا) دکتر مصدق "قهرمان ملی" تصویر شده. هرکسی که دنیا آمده و ناراضی بوده، به او میگویند دکتر مصدقی بود (که در آن دو سالی که بود البته جلو اعتصابها را هم گرفت و فلان کار را هم غیرقانونی کرد و غیره). ولی چون صنعت نفت را ملی کرده بود قهرمان ملی است. کاری ندارم که بعدا هم بالاخره صنعت نفت ملی شد و هیچکس هم در نتیجه آن قهرمان نشد. دکتر مصدق سمبل اپوزیسیون آن کشور شده. اسم رسمی و پرچم اصلی اپوزیسیون آن کشور است و بعد از آن در فازی که به انقلاب ۵۷ نزدیک میشویم این خمینی است که این موقعیت را پیدا میکند. ایران مدتهاست که یک نظام سرمایه داری است. لاقلا از اصلاحات ارضی دهه چهل، ایران یک نظام سرمایه داری است. انقلاب ۵۷ انقلابی در یک کشور سرمایه داری بود. انقلاب ۵۷ انقلابی بود که کارگران در آن

رفقا این میبختی است که در واقع من در شروع گنگره راجع به آن صحبت کردم: موقعیت کنونی ایران و فرصت تاریخی معینی که برای حزب کمونیست کارگری برای ایفای یک نقش مهم، ایفای یک نقش دوران ساز، بوجود آمده است. من میخواهم فقط بحثی که قبلا کردم را یادآوری کنم و بر برخی نکات تاکید بگذارم. بعلاوه، به بعضی سوالات مشخص هم میپردازم. هدف این قطعنامه (که چیز بحث برانگیزی در آن نیست، مگر اینکه کسی کلا روی همین دو حکم بخواهد بحث کند که آیا اوضاع ایران خطیر است و آیا حزب کمونیست کارگری میتواند نقشی ویژه بازی کند) یک اعلام تشخیص و اعلام تعهد است به واقعیتی که روبروی ماست. و من در سخنرانی افتتاحیه هم توجه گنگره را به آن جلب کردم. در طول قرن بیستم، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب ۵۷، فضای سیاسی ایران تحت تاثیر تحرک بخشهای روشنفکر بورژوازی بوده و تمایلات بورژوازی را در اوضاع سیاسی ایران منعکس کرده است. در طول این دوران احزاب سنتی و بخصوص احزاب روشنفکران و تحصیلکردگان طبقه بورژوا فضای سیاسی را تحت تسلط خودشان دارند. حزب توده و جبهه ملی احزاب آدمهای تحصیلکرده و به اصطلاح اقشار نخبگان جامعه هستند که میخواهند جامعه ایران عقب مانده نباشد، سری توی سرها در بیاورد، مثل اروپا بشود. صنعتی داشته باشد، روبنای سیاسی درستی داشته باشد، شبیه کشورهای سرمایه داری که خیلی هایشان در آن زندگی و تحصیل کرده اند و دیده اند و میدانند چطور است. اینها همیشه طبقه کارگر و قبل از آن محرومین جامعه را ضمیمه جنبش خودشان کرده اند، تاکنون نداشته ایم که یک حزب کمونیستی به نمایندگی از طبقه کارگر در صحنه سیاسی دخیل شده باشد. کارگر ایرانی هیچوقت یک نیروی سیاسی مستقل که با شعار و خواست خودش

انترناسیونال

هفتگی

حزب کمونیست کارگری ایران

سردبیر: منصور حکمت
www.haftegi.com



۱۷ فروردین ۱۳۸۰
۶ آوریل ۲۰۰۱

جمعه ها منتشر میشود

انترناسیونال هفتگی را در ایران و خارج تکثیر و پخش کنید

روابط عمومی حزب: مریم نمازی

تلفن: 00447719166731

فکس: 00448701351303

wpipr@ukonline.co.uk

دبیر خانه حزب: شهلا دانشفر

تلفن: 00447950517465

markazi@ukonline.co.uk

طول موج جدید

رادیو انترناسیونال

۲۵ متر ۱۱۶۲۵ کیلو هرتز

۹ تا ۹:۴۵ شب

بوقت تهران

به دیگران اطلاع بدهید

radio7520@yahoo.com

تلفن 0044 7714611099

اطلاعات و پیامگیر رادیو:

0044 208 962 2707

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

قید و شرط مطبوعات، که ما گفتیم، و آزادی بی قید و شرط احزاب و آزادی بی قید و شرط سیاسی، خود جناح چپ این خانواده سیاسی بزرگ میگفت شما میخواهید از نشریه میزان و مهدی بازگان دفاع کنید. شما "طاغوتی" هستید. این خانواده از خودش دفاع کرد. با هم رفتند در انقلاب. درست است که یک بخش آن بعداً "انحصار طلبی" نشان داد (و این کلمه خیلی گویا است، اتهامی که این اپوزیسیون به جناح راست اسلامی میزند ارتجاعی بودن نیست، "انحصار طلبی" است، یعنی چرا سفره را از جلو ما جمع کردی؟ سفره ای که امام پهن کرده بود) اما این گله ای در چهارچوب یک خاندان واحد است. "امام" تا مدتها بعد از ۳۰ خرداد سفره را پهن کرده بود، حزب توده را نزدند. درجه ای هم نفوذ داشتند. جالب است از توده ای ها بپرسید، در میانشان شایع بوده که همین روزها خمینی "زقیق کیا" را خبر میکند و نخست وزیری را به او میدهد! من و شما که بیرون این قضیه بودیم میدانستیم که این حرف پوچ است، ولی در جنبش توده ایستی این تصور کاملاً وجود داشته که این بک پدیده واحد است. چرا؟ برای اینکه روبرویش امپریالیسم امریکا است. و این شاخص اصلی است: امپریالیسم امریکا در مقابل جنبش اپوزیسیون سنتی ایران و جناحهای خلقی و مذهبی آن که در یک ائتلاف به سر میبردند.

به هرحال حتی وقتی در یک ایران کاپیتالیستی انقلاب شد، حتی وقتی کارگر نیروی اصلی تحول اجتماعی بود، حتی وقتی کارگر نفت رهبر سرسخت مردم محسوب شد، اپوزیسیون سنتی مرتجعترین آلترناتیو ممکن خودش را سرکار آورد. اگر چریک فدائی آن موقع سرکار آمده بود، حکومت به این حد ارتجاعی نمیبود، گفتم میشد مثل ساندینیستیها. ولی ارتجاعی ترین شاخه اپوزیسیون سنتی، حکومت را بدست گرفت و حتی موتلفین خودش را یکی پس از دیگری از میدان بدر کرد. چون این را شرط بقای خودش میدانست. کارگر بود کمونیسم نبود، وضعیت این شد که دیدیم.

یکبار دیگر دارد این منظره تکرار میشود، یکبار دیگر داریم

میرویم پای اینکه ایران سلوغ بشود. ما در بحث اوضاع سیاسی گفتیم رفتن جمهوری اسلامی محتوم است. برای اینکه از نظر اقتصادی نمیتواند اقتصاد ایران را راه اندازی کند. کاپیتالیسم را، تازه با حکومت طرفدار آمریکا و عضو ناتو در ترکیه نمیشود راه اندازی کرد، چه برسد به یک آخوندی که ماگزیسم رابطه اش با بازار جهانی "دیالوگ تمدنها" است، آنهم قاچاقی و به طرق "تصادفی"، در راهروی فلان هتل یا فلان چلوکبابی در نیویورک! این عملی نیست. در نتیجه امکان راه اندازی اقتصادی را ندارد. آیا رژیم میتواند از نظر سیاسی بایستد؟ چه کسی میتواند جلوی شصت میلیون مردم ایران بایستد که الان این حکومت را نمیخواهند؟ کی میتواند جلوی زن ایرانی بایستد که این حکومت را نمیخواهد؟ کی میتواند این وضعیت را تحمل کند؟ کی میتواند جلوی جوان ایرانی بایستد که رفته پای اینترنت، روی چت روم سیاسی دارد راجع به حزب کمونیست کارگری، راجع به آزادی، راجع به برابری، راجع به رهائی فرهنگی و جنسی حرف میزند؟ میخواهند با عبا و عمامه و برادر ذوالقدر جلوی اینها را بگیرند؟ اینها قابل دوام نیست. پروسه رفتن اینها شروع شده، و اگر شروع شده، یکبار دیگر آن سناریوی قبلی میتواند تکرار شود. سوالی که جلوی ماست اینست که: آیا اجازه میدهیم یکبار دیگر اپوزیسیون سنتی ایران، این بار با آرایشهای جدید این تجربه را تکرار کند؟ قبلاً به خودش میگفت ملی حالا میگگوید دگراندیش، قبلاً به خودش میگفت طرفدار دکتر مصدق، ناسیونالیست یا چریک چپگرا، قبلاً میگفت مرگ بر سگ زنجیری امپریالیسم، الان به خودش میگگوید "خشونت ستیز"، ولی همان جنبش است. همان جنبش است با شاخه های مختلف اش. و جالب است که میبینید که تا چرچی در این جنبش بلند میشود که میخواهد همین خانواده را متحدر کند فوراً دنبالش میروند. فکر میکنم خیلی از شما سال ۱۳۶۳، ۱۳۶۴ فکر کردید که اکثریت قطعنامه داد و اعلام کرد که "اشتباه کردیم". اشتباه کردیم از رژیم اسلامی حمایت کردیم. حزب رنجبران کنگره گرفت و یک بیانیه داد و گفت "اشتباه کردیم، بورژوازی را عمده کردیم و پرولتاریا را فرعی! خلق را با ضد

خلق عوضی گرفتیم!" — عین جملات خودشان است — "پرپها دادیم به ارتش و کم بها دادیم به مردم! پر بها دادیم به اسلام کم بها دادیم به خواستهای مردم! اشتباه کردیم ببخشید!". دوره ای بود بعد از ۳۰ خرداد و اعدامهای وسیع در زندانها و حزب رنجبران چطور میتوانند از اینکار پسر عموهای خودش در حکومت دفاع کند؟ نمیکند و میآید بیرون. اکثریت گفت اشتباه کردیم، حزب توده گفت اشتباه کردیم، ولی بمجرد اینکه پرچم خاتمی بلند میشود همان ترکیب را دوباره زیر همان پرچم بدنبال همان حکومت میبینیم. این یک واقعیت سیاسی عظیم است، یک جنبش عظیم است. نیرویی که در بحث اوضاع سیاسی گفتن عموش به اندازه عمر حکومت اسلامی است. من تردید دارم که این جنبش ملی اسلامی، که الان بخشا در اپوزیسیون و بخشا در دفتر ریاست جمهوری و بخشا در وزارت اطلاعات کار میکند، بتواند ترکیبی از خودش بدست بدهد، آرایش جدیدی بدست بدهد که در صورت سقوط جمهوری اسلامی جنبش قابل اعتنائی باشد. اگر اختناق جمهوری اسلامی هست، آنوقت یک جریان "اصلاح طلب" که میخواهد آن پدیده غیر موضوعیت دارد. ولی اگر خود پدیده را برچینند، اصلاح طلب باید بگوید اثباتا چه میگویی؟ و اگر بخواهد بگوید اثباتا چه میگویی دیگر نمیتواند به قول حمید تقوایی دوباره گذشته را به ما وعده بدهد. گذشته را ازشان قبول نمیکند. قرن بیست و یک است، وقتی میگویند "دهکده جهانی" راست میگویند. این دهکده جهانی است. مردم دنیا را میبینند. کسی از کسی این گذشته را قبول نمیکند. همانطور که حکومت "دالائی‌لما" را کسی دیگر در هیچ ده کوره ای قبول نمیکند، حکومتی از نوع ائتلاف تاریخی مشروعه — مشروطه، از نوع خمینی — مصدق، را کسی دیگر قبول نمیکند. این مردم چیز دیگری میخواهند و دارند این را میگویند. امروز دیگر به سادگی میشود نگاه کرد دید پاریس چه خبر است، به سادگی میشود نگاه کرد دید ایتالیا چه خبر است. اسپانیا چه خبر است، آمریکا چه خبر است. نمیشود چشم کسی را بست. نمیشود به کسی گفت نخواه. امروز خودشان میگویند باید توقعات مردم را پایین بیاوریم.

اما کسی نمیتواند توقعات مردم را وقتی بالا رفت، پایین بیاورد. اگر پایین بود، شاید بشود پایین نگه داشت. ولی اگر بالا رفته دیگر نمیشود پایین آورد. در نتیجه، این توقعات هست و این جامعه منقلب میشود.

بدون جمهوری اسلامی دوم خرداد معنی ندارد، بدون جمهوری اسلامی جنبش اصلاح طلبی ملی اسلامی معنی ندارد، بدون جمهوری اسلامی "خشونت نکنیم!" هم حتی معنی ندارد. چون طی خود این پروسه، قبل از "خشونت" بکنیم یا نه، معلوم شده که جمهوری اسلامی هست یا نه؟ منم طرفدار این هستم که این رژیم بدون خشونت، به زبان آدمیزاد قدرت سیاسی را دست مردم بدهد، احزاب سیاسی آزاد شوند، روزنامه ها آزاد شوند، نه برای پسرخاله خودش، نه برای داماد خود آقای خمینی. میگویند روزنامه ها را بسته اند، انگار که روزنامه ها قبلاً آزاد بوده و الان بسته اند. خوب روزنامه ما که همیشه غیر قانونی بوده، اصلاً داشتن آن جرم است، آدمها را به جرم آن میشکند. یک موقعی به ما میگفتند فلفل در جیب هست میکشند، چه برسد به اینکه بگویند انترناسیونال هفتگی در جیب هست. جرمش را هم آماده کرده، میگویی اگر شما روزنامه در بیابری من به تو میگویم جاسوس اسرائیل و میکشمت. این را فقط خامنه‌ای نمیگوید، فریبرز رئیس دانا هم میگویی. دقیق میدانند دارند چکار میکنند: باید این حکومت را نگهدارند، تا نفوذ داشته باشند. باید پسرعمو جان بزرگه سر قدرت باشد تا پسر عموی کوچکتر بتواند پارتی بازی کند. باید ایشان دستش توی جیب مردم باشد تا یک جنبش اپوزیسیون هم بتواند خرج کند.

ولی این بساط به اندازه جمهوری اسلامی عمر میکند. خوب تحلیل آنها این است که جمهوری اسلامی میماند، تحلیل ما این است که نیمایند. اگر از بیرون این واقعیت نگاه کنیم که بر این بحران تاثیر میگذارند. روز اول رفقای ما به ما گفتند شما میلیون و طرفدار غرب را پرپها میدهید. سلطنت طلبها را. ما فکر نمیکنم در ایران سلطنت قابل بازگشت باشد. غیر ممکن است بشود در این مملکت دوباره یکی را شاه کرد. ولی ما راجع به سلطنت طلبی حرف نمیزنیم، داریم راجع به راست پرو غربی حرف میزنیم. باید فکر کنیم حکومتی که امریکا و غرب و ائتلاف نیروهای که به یوگسلاوی و عراق

حمله کردند میخواهند در ایران سرکار بیاورند، کدام است؟ اگر آمریکا و غرب بنا باشد در غیاب جمهوری اسلامی و در فرجه ای که بوجود میاید از یک نیروی سیاسی دیگر حمایت کنند، دوباره نمیروند آقای مهاجرانی را پیدا کنند، نمیروند آقای خاتمی را پیدا کنند. میروند پشت آن کسی که ایران را به پایگاه غرب در منطقه تبدیل کند. و این میشود نیروهای طرفدار غرب، رژیم سابقی ها و بخش اعظم جمهوریخواهان. جمهوریخواه با مشروطه طلب اختلافی ندارد. مگر مصدق پرچم اینها نیست؟ مصدق خودش سلطنت طلب بود، جمهوریخواه نبود. شاخص های جنبش سلطنت طلبی و رهبران تاریخی اش رهبر جنبش جمهوریخواهی هم هستند. بخش زیادی از جمهوریخواهان و همینها که با دوم خردادند، میروند با این جنبش. شک نکنید بخش اعظم روشنفکران "دگر اندیش" خلقی سابق، کسی که وقتی ما کمونیست بودیم مانوئیست بود، کسی که وقتی ما کمونیست بودیم طرفدار انور خوجه بود و به چیز دیگری هم رضایت نمیداد، کسی که وقتی ما کمونیست بودیم میگفت زنده باد استالین یا حتی زنده باد برژنف و خروشچف و غیره، اینها موکلین بعدی حکومت راست غربی در این کشور هستند. بطور واقعی بورژوازی بدنبال نیروی بالفعلی میرود که بتواند قدرتش را نگه دارد. و این نیرو هست. الان دیگر دنیای سرمایه و تکنولوژی است، عصر انتقال تکنولوژی و جهانی شدن سرمایه است. حتی در سوماتی نمیتوانند حکومت ایلی خودشان را درست کنند. اول باید بفهمند که رابطه شان با بانک جهانی و بده بستان بین المللی چیست، آیا حاضرند بالاخره زیر کپی رایت امضا بگذارند یا نه؟ میخواهند جزء شبکه ماهواره ای قرار بگیرند یا نه؟ تکنولوژی مدرن میخواهند یا نه؟ اگر با همسایه جنگشان شد به حرف سازمان ملل گوش میدهند یا نه؟ بورژوازی ایران و غرب میخواهد چنین دولتی بیاورند و نمایندگان طبیعی این حکومت کاپیتالیستی، دوم خردادیهای امروز نیستند. امروز دوم خردادیها، حتی "عبور از خاتمی"هایشان هم، امیدشان این است که جمهوری اسلامی بماند و اصلاح شود. در صورتیکه بیرون این پدیده دو جنبش دیگر هستند که میخواهند جمهوری اسلامی برود و جالب است که اینهایی که

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

میخواهند جمهوری اسلامی بروی دو قطب مخالف جامعه هستند. راست و چپ.

هر جامعه ای راست و چپ دارد و در هر بحرانی هم راست و چپ مقابل قرار میگیرند. سال ۵۷ راست جنبش سنتی و ملی اسلامی بورژوازی با چپ همین جنبش سنتی جدال کرد. طبقه کارگر هم نگاه کرد ببیند جناحهای راست و چپ اپوزیسیون سنتی ایران که میخواهند کاپیتالیسم خلقی، ملی و غیروابسته درست کنند به هم چه میگویند. اینها جدل سیاسی و ایدئولوژیک داشتند. حتی از همدیگر کشتند. اما چپ و راست یک طبقه بودند. اینبار چپ و راست میتواند معنایی طبقاتی بخود بگیرد. طبقات متفاوت. بورژوازی پشت راست، پرولتاریا پشت چپ. این عملی است. اینبار میتواند یک عنصر سیاسی دخیل باشد.

رفقا! این فرصت الان دارد بوجود می آید. بارها ما گفته ایم که در متولوزی ما ابدًا جبرگرانی نیست. "پیروزی کمونیسم اجتناب ناپذیر است" هیچوقت حرف حزب ما و جنبش ما نبوده. حزب ما همیشه آیند را به پراتیک انسانهای زنده متکی کرده. همیشه گفته ایم اگر آدمها نخواهند نمیشود و اگر آدمها نکنند اهدافشان تحقق پیدا نمیکند. بنابراین الان فقط میشود گفت مقطعی برای یک پراتیک باز شده، فرصت در هم خراب کنند. و یا میشود در آن شرکت کرد. برای اینکه قطب مخالف این آلترناتیو ما هستیم. جامعه چپ دارد و چپ خودش را میپرستد و بزرگ میکند، حتی اگر این چپ خودش هنوز کوچک باشد. چریک فدائی نمونه است. از زندان بیرون آمدند، سازمانشان منسجم نبود. اما صدها هزار نفر فقط رفتند به استقبالشان در یک میدان شهر. من هم یکی از مستقبلین بودم بدون آنکه خط شان قبول داشته باشم. به مردم میگویم چرا تفنگ را میدهد به مجاهد پدیده به فدائی. چپی است بالاخره. آخوند نیست بالاخره. جامعه چپ خودش را بزرگ میکند، چون جامعه کاپیتالیستی به چپ احتیاج دارد. برای اینکه عدالت احتیاج دارد، برای اینکه طبقات متخاصمی هستند که سر سهم از ثروت دعوا دارند، سر حق حیات دعوا دارند، جامعه چپ خودش را میسازد و فکر میکنم امروز اگر از هرکسی پرسید، اگر از این آدمهای نری نباشد که در روزنامه ده تیراژی خودش میویسد "حزب کمونیست کارگری

هیچ نیست"، از هر کسی جز اینها پرسید، میگوید یک "خطر" واقعی چپ، یک احتمال واقعی چپ، نیرویی که میتواند قطب چپ جامعه را بسیج کند، حزب کمونیست کارگری است. گفتم پل پشت سر حزب کمونیست کارگری خراب شده است. اگر همه ما اینجا الان از فعالیت کناره گیری کنیم، بخش محتاج کمونیسم در جامعه ایران از زیر خاک هم شده حزب کمونیست کارگری را بازسازی میکند؛ با رهبران دیگری، با کادرهای دیگری، در مقابل بورژوازی میگذارد. مجبور است. هیچ جامعه ای خودکشی نمیکند، هیچ جامعه ای بدون مقاومت تسلیم نمیشود. و ما پرچم مقاومتیم در مقابل این آلترناتیوها. ما این پرچم هستیم. من فکر میکنم چیزی که زمین تا آسمان از بیست و دو سه سال پیش متفاوت است ما. باقی معادلات تقریباً مثل قبل است. رژیم بورژوازی، عقب مانده و مرتجعی که دیگر نمیتواند حکومت کند، مردمی که مبارزه را شروع کرده اند و میگویند دیگر نمیخواهند. احزاب سنتی که سعی میکنند شالوده های قدرت دست نخورد، به ارتش دست نخورد، به ساواک دست نخورد، همینطور منتقل شود، آقای هویری بیاید و اینها را همینطور به نفر بعدی منتقل کند. و مردمی که در فکر قیامند و میگویند نمیپریم. تا اینجا مثل قبل است. جامعه سرمایه داری است و کارگر در میدان خواهد بود. چیزی که اینبار فرق دارد این است که حزب کمونیست کارگری را بعنوان سمبل چپ داریم. برای اولین بار رادیکالترین نوع کمونیسم، در عین حال محبوبترین و معتبرترین نوع کمونیسم در ایران است. این نوع کمونیسم را ما با گروههای ده بیست نفری در آغاز انقلاب ۵۷ داشتیم ولی کمونیسم شهر، کمونیسم کشور، فدائی بود. حزب توده را کمونیست نمیدانستند. اگر به خودت میگفتی کمونیست مردم ذهنشان پیش پیکار و فدائی میرفت. اینبار کمونیسم برایشان یعنی حزب کمونیست کارگری. این تفاوت اصلی است و ما یک تعداد محفل نیستیم. این یک جنبش و یک سازمانی است که بیست و چند سال راجع به اینکه چطور باید فکر کند، چطور باید حرف بزند، کجا باید برود، چه باید بخواهد، چه جسارتی را باید در خودش رشد بدهد، از چه مواععی باید بگذرد، به چه چیزهایی نباید اهمیت بدهد، به چه چیزهایی باید اهمیت بدهد فکر کرده و کار کرده کسانی اند که بیست و چند سال است که برای این لحظه خودشان را آماده کرده اند. کسانی هستند که از موانع بسیار زیادی گذشته اند.

این حزب محصول نبرد طولانی با بورژوازی ملی است، این حزب بازمانده یک واقعه اساسی تاریخی ایران، یک کشتار عظیم چپ توسط راست در جامعه ایران است. این حزب محصول یک جنگ طولانی نظامی با حزب دمکرات است. این حزب محصول بزرگترین مبارزه فکری ای است که در سنت مارکسیستی ایران شده، و پیروز از آن بیرون آمده است. این حزب محصول سنت برنامه داشتن و مطالبه داشتن است. برنامه ما را بگذارید کنار حرفی که چپ در آن مقطع میزد. ببینید حزب کمونیست کارگری ایران راجع به چه چیزهایی اظهار نظر کرده و چه نوید میدهد. حزبی که میداند چه منشوری را باید بیورد، با کی نیسازد، با کی باید بسازد، چه خطراتی تهدیدش میکند، چه امیدهایی دارد. این خیلی فرق دارد با یک عده زندانی چپگرا که از زندان شاه آزاد میشوند تا به یک جنبش همگانی با آن وسعت بپیوندند.

این حزب یک سازمان حاضر و آماده است. میتواند خودش را هرجا دایر کند، میتواند در هر شهر و دهی خودش را دایر کند و بگذارد مردم بیایند و از طریقش مبارزه کنند. این فرق اساسی این دوره است. ولی آیا معنی اش اینست که پیروزی ما اجتناب ناپذیر است؟ ابد! به نظر من شانس که ما برای گرفتن قدرت داریم فوق العاده کوچک است. فوق العاده کوچک است و به همین خاطر وظیفه ای که ما داریم فوق العاده بزرگ است. اگر آسان بود ما را نمیخواست. اگر این کار آسانی بود و اتوماتیک انجام میشد احتیاجی به این حرفها نبود. دقیقاً چون سخت است، چون نمیشود، چون نمیگذاردند، چون خطرناک است، چون شانسمان محدود است، احتیاج دارد که شما تک تک تان فکر کنید که باید یک دوره جدی جلوی خودتان بگذارید. حزب باید وظایف مهمی را به انجام برساند تا این روزنه را باز کند. و اگر باز کنیم، دیگر این واقعه عظیمی خواهد بود. پیروزی ما پدیده عظیمی است. پیروزی را من مطلق تعریف نمیکنم. "یا ما حکومت را میگیریم یا تمام میشود!" خیر، حزب کمونیست کارگری میتواند آقدر قوی شود که در ایران برای مدتی قدرت دوگانه وجود داشته باشد. حزب کمونیست کارگری میتواند آقدر قوی شود که راست حتی اگر قدرت را گرفت از پس حزب کمونیست کارگری و طبقه کارگر بر نیاید، جنبش کارگری دمار از روزگارشان در بیورد. حزب کمونیست کارگری میتواند آقدر قوی شود که پشت اسلحه خودش

پیشروی هایش را حفظ کند و ده سال دیگر هم برای یکپارچه کردن قدرت کارگری کار کند. حزب کمونیست کارگری میتواند همه قدرت یا بخشی از آن را بگیرد. حزب کمونیست کارگری میتواند کاری کند که جنبش کارگری ایران، سوسیالیسم کارگری، روی نقشه سیاست ایران بیاید. ممکن است ۱۵ سال بعد قدرت کارگری یکپارچه شود. همه اینها جزء احتمالات است ولی کاری که باید کرد این است که باید بالاخره قدرت شد. و این امروز صورت مساله ما است. من فرصت میتوانم از دست برود. این در مصاحبه در انترناسیونال هفتگی در مورد کنگره گفتم این فرصت میتواند خیلی ساده از کف برود و بخصوص به نظر من احتمالش زیاد است از کف برود. ما سابقه فرصت از دست دادن زیاد داریم. من خوشبین نیستم. ولی هیجان انگیز همان روزنه ای است که باز شده. چون تا امروز حتی باز نبود. برای اولین بار یک فرصت کوچک بوجود آمده که ما یک کار بزرگ بکنیم.

ما میتوانیم این فرصت را از دست بدهیم. اما حتی اگر از دست بدهیم آدمهای شریفی بوده ایم. شریف آمدیم و شریف رفتیم. و هیچکس نمیتواند این را از ما بگیرد که ما به مدت بیست و چند سال در آن جامعه نماینده عدالت اجتماعی و آزادی بشر بودیم. نماینده محو از خود بیگانگی و خرافه و جهل در یک کشور بودیم. هیچکس نمیتواند اینرا از ما بگیرد که اولین کسانی بودیم که آزادی بدون قید و شرط آدمها را خواستیم یا از برابری مطلق آدمها دفاع کردیم. این را نمیتوانند از ما بگیرند. اما باید قبول کنیم دنیا چیزی بیشتر از این است. تغییر واقعی در زندگی آدمهای واقعی برای مدتی به اندازه کافی بلند و در وسعتی به اندازه کافی زیاد. ما این را را میتوانیم بکنیم، اگر خیلی زحمت بکنیم، اگر کاری هرکولی بکنیم. این واقعه ای در تبت نیست. این اتفاقی در فلان امیرنشین عربی نیست. این کشوری است ۶۰ میلیون آدم دارد در یک موقعیت مهم سوق الجیشی با یک جایگاه تعیین کننده در خاورمیانه و با یک حضور دائمی روی ذهنیت و وجدان اروپای غربی. از نظر ژئوپولیتیکی، از نظر سیاست بین المللی و از نظر جایگاه این کشور و تاثیراتش بر جهان غرب، این یک کشور بسیار مهم است. مهمتر از آرژانتین است، مهمتر از شیلی است، مهمتر از برزیل است. این تحول در ایران تصویر همه را از مساله خاورمیانه دگرگون میکند،

خاورمیانه چیز دیگری میشود. شمال آفریقا چیز دیگری میشود، مسئله اقلیتها و مسلمانها در اروپا چیز دیگری میشود.

پیروزی در ایران مساله کمونیسم را یکبار دیگر مطرح میکند. تا به امروز و نیوزویک تیتز خواهند زد که آیا لنین برمیگردد؟ در کنگره قبل گفتیم منظره به شدت عوض میشود و شد. این بار با شدت بیشتری عوض میشود. شما را با لوکزامبورگ و لنین و تروتسکی مقایسه خواهند کرد. واقعا با این مساله رویرو خواهند شد که آیا کمونیسم دوباره احیا میشود؟ آیا جهان دوباره با معضل لنین رویرو میشود؟ اینها همه عملی است. یک حرکت کمونیستی مقتدر در ایران کمونیسم را دوباره روی نقشه جهان میگذارد. میگذارد در مواد درسی دانشگاهها. میگذارد در آهنگهای آهنگسازان و اشعار شعرا. کمونیسم دوباره مطرح میشود، مارکس دوباره پرفروش میشود، دوباره روی تی شرت ها عکس داس و چکش پیدا میشود (البته اگر آرم ما داس و چکش باشد، باید تکلیف آرم را زودتر روشن کنیم!) دوباره آن حرکتی که این همه وقت از آن حرف میزنیم، احیای کمونیسم در سطح جهانی، بدست یک حزب کمونیستی پیروز میتواند صورت بگیرد، اینها عملی است. عملی است، سخت است، احتمالش کم است ولی عملی است.

چکار باید بکنیم؟ من فقط چند کلمه میگویم، رفقا! دو سه سال گذشته دو مقوله حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه چارچوبی بوده که ما بحثهایمان را در آن عرضه کرده ایم. این بحث چیزی جز این نمیگوید که حزب سیاسی را برای تملق متقابل همدیگر و برای دور هم جمع شدن و رفع تنهایی در غربت تشکیل نداده ایم. حزب سیاسی را تشکیل داده ایم که جامعه از آن تغییر کند. حزب سیاسی ای که نتواند چیزی در جامعه را نمایندگی کند، نتواند جامعه را متشکل کند و جامعه را تکان بدهد، حزب سیاسی نیست. هر چیز دیگری هست، ممکن است خیلی خوب باشد ممکن است باید به آن نوبل داد، ولی حزب سیاسی نیست. بحث حزب و جامعه بحث پیدایش کمونیسم بعنوان یک حزب سیاسی است. ما باید یک حزب سیاسی شویم. هرچه استخوانبندی ما مارکسیستی تر باشد باید این قدرت را به ما بدهد که سازمان توده ای تری باشیم. هرچه رهبری و کادرهای



ما باتجربه تر باشند به ما این امکان را میدهد آدمهای بی تجربه تری را متحد کنیم. هرچه ما بهتر تبلیغ کنیم، بهتر تهییج کنیم، بهتر بنویسیم، روزنامه در بیابوریم، به ما امکان میدهد آدمهای بیسوادتر، خجالتی تر و کم حرف تری را به صف مبارزه بیابوریم. این وضعیت ماست. باید اینکار را بکنیم. باید یک حزب سیاسی درست کنیم. بحث حزب و جامعه بحث ساختن یک حزب سیاسی است. از گروه فشار به حزب سیاسی. این در دستور ما است، شش هفت ماه وقت داریم، در این شش هفت ماه باید برویم و بسازیم. باید تمام ایران صدای انفجار عروج کمونیست کارگری را بشنود و بداند که حزب کمونیست کارگری آمده که بچنگد و آمده که بماند.

بحث قدرت سیاسی: ما این تابو را شکستیم، به ما حمله میکنند که اینها خواهان قدرت سیاسی اند! مگر داریوش فروهر نبود؟ مگر داریوش همایون نیست؟ مگر مسعود رجوی نیست؟ مگر آن سان سوچی در برمه نیست؟ مگر حزب لیبر انگلستان نیست؟ مگر سوسیال دموکراسی نیست؟ مگر کنسرواتورها نیستند؟ مگر هر بشری که میخواهد چیزی را تغییر بدهد دنبال قدرت سیاسی نیست؟ چرا کمونیستها نباید باشند؟ قدرت سیاسی تعریف گذار از تفسیر جهان به تغییر جهان است. تمام تئوری دولت مارکس، که یک بدیهیتی را گفته، اینست که آقا جان یک دولتی هست که نمیگذارد دنیا تغییر کند و شالوده نظام موجود و وضع موجود را پاسداری میکند. نمیتوانی به قدرت سیاسی دست زنی و بروی باقی امور را عوض کنی. بحث، بحث قدرت است و ما نباید هیچ ابائی داشته باشیم از این که میخواهیم برویم برای قدرت.

کسانی هستند در میان باصلاح چپ ها که میگویند اغراق میکنید، دروغ میگویند، خیلی خودتان را بزرگ مبینید. اما اینها خطای متدلوزیک جالبی را دارند مرتکب میشوند. ما را با حزب بلشویک بعد از پیروزی مقایسه میکنند. لطفا ما را با حزب بلشویک قبل از پیروزی مقایسه کنید. با حزب بلشویک ۱۹۱۴ مقایسه کنید، یا ۱۹۱۵ یا حتی ۱۹۱۶! قهرتشان کجا با ما قابل مقایسه بود؟ بلشویکها کجای نقشه روسیه بودند؟ ما در مقایسه با حزب بلشویک قبل از شکست تزارسیم، قبل از فوریه، بسیار پدیده عینی تر، مطرح

تر، اجتماعی تر، سرخط تر و آماده تری هستیم. ممکن است شکست بخوریم و هیچوقت آن مقام را در تاریخ پیدا نکنیم. ولی همین الان مقایسه کنید: این همه کادر جنگ دیده، تبلیغ کرده، تمام وقت فدای مبارزه سیاسی، حزبی که نیروهای پارتیزانی همین الان جلوی چشم جمهوری اسلامی میروند میروان و با مردم کار میکنند. حزبی که رادیویش صدها هزار نفر، و شاید حتی چند میلیون، شنونده دارد که از آن خط میگیرند، حزبی که تمام بورژوازی، تبری جستن از انقلاب را با دشنام دادن به آن معنی میکند. طرف را بعد از کنفرانس برلین زیر فشار گذاشته اند که این چه کاری بوده کردی؟ میگوید مرگ بر حزب کمونیست کارگری! این را میگوید که ولش کنند، که نگیرندش، که زنندش، گاهی ندارد، آدم مغلولکی است به نظر من. میتوانست حرف خودش را بزند و برود زندان. آخر تو را که کاری ندارند میروی زندان و بعد میائی بیرون دیگر همه عالم هم میفهمد رفتی زندان و اعتراض میکند. ولی تصمیم میگیرد به حزب کمونیست کارگری فحش بدهد. اساس اینکه "من خشونت گریزم"، اساس اینکه "من قانونمدارم"، اساس اینکه "من حاضرم بسازم"، اساس اینکه "من اصلاح طلبم"، با اینکه چقدر به حزب کمونیست کارگری بد و بیراه میگویم در رسانه ام، در سخنرانیم و در فلان نشریه ام تعیین میشود. از آدم دوم خردادی بگیر تا استاندار کردستان و وزارت اطلاعات، و جناح خامنه‌ای که به جای خود محفوظ. طرف به خودش میگوید شاعر، به ما دشنام میدهد. خوب برو شعر خود را بگو دیگر. و اگر بگویی آقا نگو، پانزده بیست نفر دورش را میگیرند که چرا دارید به این موجود معصوم و لطیف تعرض میکنید؟ خوب، شاعر است ولی وقتی نثر میگوید فقط دارد به ما بد میگوید! بگذارید یک نکته را تاکید کنم. حزب کمونیست کارگری امید هرنوع گذار بدون خشونت در کشور است. تنها راه مسالمت آمیز، انسانی و بدون مشقت مردم ایران برای رسیدن به سعادت، حزب کمونیست کارگری است. اینهای دیگر که از مسالمت و عدم خشونت حرف میزنند دارند مملکت را پای یک سناریوی سیاه میبرند. دارند پای جنگ میبرند. شما اگر جنبشی درست کنید و بخواهید آخوند را سرکار نگه دارید، مردم بروی شما مسلحه میکنند، فکر میکنند میتوانند یک ذره از حقوق زن را بدهید و ساکتش کنید؟ شما فکر میکنید میتوانید در اختناق را فقط یک ذره باز کنید؟ نمیتوانید.

مملکت دارد میترسد. تنها جریانی میتواند صلح، آرامش و تغییر واقعی جامعه بدون خشونت را بیاورد که تصمیم بگیرد به حرف مردم عمل کند. و آن مائیم. مردم این وضعیت را نمیخواهند. این جریانی است که مجازات اعدام را قبول ندارد و اگر آخوندی عقل داشته باشد از همین الان باید به ما مراجعه کند. (کف زدن مستند حضار) این جریانی است که آزادی بیان هر کسی را به رسمیت میشناسد و به مخالف خودش فرصت میدهد که حرف بزند. این جریانی است که میگوید چه طرفدار سلطنت باشی و چه اسلام فاشیستی برو حزب را درست کن. این جریانی است که میگوید من پلیس مخفی درست نمیکنم و هیچکس حق ندارد در خیابان اسلحه مخفی ببندد. اگر جزء نیروهای انتظامی هستی اونفورمت را بیوش. این جریانی است که میگوید آدم را نمیتواند بدون اعلام جرم و ارائه مدرک بیست و چهار ساعت بیشتر نگه دارد. این جریانی است که میگوید حق تجمع و اعتراض و تشکل حق مسلم مردم است به هر دلیلی. این جریانی است که میگوید مقدمات نداریم. هرکی حق دارد به هر چیزی که میخواهد بد بگوید و شما حق ندارید تحریک بشوید، حق ندارید دستگیر کنید، حق ندارید جنجال کنید، حق ندارید فتوا بدهید. حق ندارید فتوا بدهید، حتی اگر من به خدا بد بگویم. این جریان است که دارد آزادی میاورد، این جریان است که میتواند از آن دفاع کند و این جریان است که میداند آزادی از حرفهای نیم پز در مورد نیات خیر در نیاید، از قدرت سیاسی طبقه ای در می آید که آزادی به نفقش است و میتواند از آن دفاع کند. میفرمایند "بیانیم همگی یاد بگیریم که ترمین کنیم که دمکرات باشیم!" کجای دنیا اینطوری آزادی آمده؟ یک جنبش و حزب انقلابی، طبقه انقلابی آمده، قدرت را گرفته، دست کلیسا و دست سلطنت را قطع کرده و مردم آزاد شده اند. "ترمین دموکراسی!" فرض کنیم من "ترمین دموکراسی" کردم، خیلی زیاد، وقتی تقریباً داشتم حاضر میشدم بیمار شدم و فوت کردم. آیا نفر بعدی باید از اول ترمین دموکراسی بکند؟ آزادی عینی است، آزادی یک مقوله عینی است که باید گرفت و نگهداشت و فقط کسی میتواند بگیرد و نگهدارد که در آن ذینفع باشد. کسی که دارد حقیقت را میگوید در نتیجه آزادی را به نفع خودش میداند. کسی که میگوید بیانید برویم پیش مردم حرفمان را بزنیم ببینیم با کی هستند و بعد در شوراهایمان رای

میدهم. بگذاریم خود مردم حرفشان را بزنند، نه یک پارلمان الکی، من واقعا تعجب میکنم کسی اسم خودش را آزادخواه بگذارد و به جمیله کدیور بگوید نماینده مردم. در چه انتخاباتی؟ با کدام کاندیداها؟ با چه درجه آزادی تبلیغ؟ شما در این مملکت بگوئید فلان نماینده یک ثانیه کمتر از دیگری حق تبلیغ تلویزیونی داشت انتخابات را مخلوش اعلام میکنند. ولی جمیله کدیور در قاموس اصلاح طلبان ما نماینده مردم است! نگذاشتند شما شرکت کنید. آیا گذاشتند شما کاندید شوید؟ آیا گذاشتند روزنامه در بیابورید؟ گذاشتند حرفتان را به گوش مردم برسانید؟ یکی انتخابات کرده و رفیق خودش را از صندوق در آورده و حالا این آدمی که خودش اجازه شرکت نداشته به او میگوید نماینده مردم! اگر کره شمالی اینکار را بکند، جنگ سرد میشود و می آیند و میگویند آی این قبول نیست. اگر میلسویچ اینکار را بکند تهدید به محاکمه اش میکنند. ولی اگر خاتمی اینکار را بکند، میگویند چه آخوند نازنینی! چقدر لیبرال است! چقدر دوست داشتنی است! انتخابات گذاشته و پسرخاله خودش را از صندوق در آورده است!

اگر کسی دنبال یک سناریوی سفید، یک سناریوی انسانی برای تغییر در جامعه است، باید با ما بیاید، باید با ما بیاید. بورژوازی اصلاح طلب نداریم، بورژوازی خوش قلب نداریم، بورژوازی متممن نداریم، نمیتوانیم داشته باشیم چون تمدنش به اندازه کلفتی کیف پولش معنی دارد، اگر سود نبرد میزند. و شما نمیتوانید در ایران حکومت بورژوازی بیاورید و با این تکنولوژی و با این اقتصادی که تازه با کار به این ازرانی نمیتواند با کسی رقابت کند از ما کار بکشید و بگوئید اتحادیه هم میشود تشکیل داد. کارگر اتحادیه تشکیل میدهد سودت می افتد کودتا میکنی. آخر ما که میشناسیم. "بورژوازی ملی مترقی" نداریم. این حرف بیست و پنج سال پیش ما است. فقط کارگر و فقط کمونیسم میتواند خوشبختی، رفاه، صلح، آسایش و تمدن بیاورد.

آیا میگذارند حتی اگر پیروز بشویم، این پیروزی از گلولی ما غایب بود؟ آیا ناتو میگذارد؟ غایب میگذارد؟ آیا خون نمی پاشند به یک جنبش مردمی وسیع انسانی؟ من فکر میکنم میتوانیم از پس این تهدید بر بیاییم، بدون جنگ. اگر ما قدرت

را بگیریم درهای مملکت را باز میکنیم، درهای مملکت را باز میکنیم و آنقدر به پروسه سیاسی که در آن کشور هست شفافیت میدهم که کسی نتواند علیه آن توطئه بکند. ما همه خبرگرایهای جهان را که سهل است همه شهروندان جهان را دعوت میکنیم که بیایند آنجا را ببینند. هیچ دیوار آهنینی دور آن کشور نمیکشیم. دهن هیچ کسی را نمیبندیم. بیایند حرف بزنند، گزارش تهیه کنند. بیایند جاسوسی کنند. هرکس از آنجا رد میشود میتواند در انتخاباتهای ما شرکت کند، "شورا است، برو تو و حرفت را بزن". نمونه اش را اینجا در همین کنگره دارید میبینید. خفه کردن چنین شوروی برایشان ساده نخواهد بود. این دیگر عراق و صربستان نیست. این یک کشور آزاد است، اینجا تمدن پیروز شده، اینجا بشریت پیروز شده. بشریت مترقی در خود اروپا و آمریکا به دفاع ازش بر خواهند خواست. قدرتهای بورژوازی حتما سعی شان را میکنند، اما همانقدر فلج اند در مقابل حکومت ما و حتی بیشتر که در مقابل بلشویکها فلج بودند. مجبورند اذعان کنند این حکومت محرومین است و این حکومت متممن آدمهایی است که آزادی میخواهند.

رفقا، من زیاد صحبت کردم. این قطعنامه چیزی بیشتر از یک فراخوان نیست. یک فراخوان به درک اهمیت موقعیت، و این وظایف سنگینی روی دوش شما میگذارد، بسیار سنگینتر از آن چیزی که میتوانید فکرش را بکنید. اتحاداتان، انترژی تان، تیزی تان، کمونیسم تان اینجا دارد به پوته آزمایش سپرده میشود. و این کنگره باید برود بیرون و این برنامه را پیاده کند. ممکن است شکست بخوریم، احتمالش کم نیست، ممکن است شکست بخوریم، دوباره زیر منگنه قرار بگیریم. ولی هیچ چیزی را که بدست آورده ایم به آسانی پس نمیدهم، مطمئنا. ولی این جنبش موظف است، این را به تاریخ کمونیسم بدهکار است، این را به طبقه کارگر جهانی بدهکار است، این را به مردم بدهکار است، این را به هر بچه ایرانی که الان دنیا می آید بدهکار است که سعی خودش را بکند، چون یک دور دیگر میروند سر مردم را میبرند و با سرنوشت مردم بازی میکنند. به هر حال امیدوارم کنگره متوجه حساسیت لحظه ای که در آن هست باشد. (کف زدن مستند حضاران)